

۸

آیا هیچ مصالحه ای مجاز نیست؟

در قسمتی که از رساله ی فرانکفورت نقل شد ما دیدیم که «چپ ها» با چه قطعیتی این شعار را به میان می کشند. جای تأسف است وقتی انسان می بیند افرادی که بدون شک خود را مارکسیست می شمردند و میل هم دارند مارکسیست باشند حقایق اساسی مارکسیزم را فراموش کرده اند. انگلس که، همانند مارکس. از زمره ی آن نویسندگان نادر و بسیار کم یابی است که هر جمله ی هر یک از تألیفات بزرگ شان حاوی مضمونی بس عمیق است در سال ۱۸۷۴ بر ضد بیاتیه ۳۳ کموناربلانکیست چنین می نویسد:

«... ما کمونیست هستیم» (مطلبی است که کمونارهای بلانکیست در بیاتیه ی خود می نویسند) «زیرا می خواهیم، بدون توقف در ایستگاه های بین راه و بدون تن در دادن به مصالحه که فقط روز پیروزی را به تعویق می اندازد و دوران بردگی را طولانی می سازد، به هدف خویش نائل آئیم».

کمونیست های آلمانی از آن رو کمونیست هستند که از خلال کلیه ی ایستگاه های بین راه و کلیه ی مصالحه ها که موجب آن خود آنان نبوده بلکه سیر تکامل تاریخ است، هدف نهائی را واضح می بینند و دائماً تعقیب می کنند. این هدف عبارتست از محو طبقات و ایجاد آن چنان نظام اجتماعی که در آن دیگر جایی برای مالکیت خصوصی بر زمین و کلیه وسائل تولید وجود نخواهد داشت. ۳۳ بلانکیست از آن جهت کمونیست هستند که خیال می کنند چون خودشان می خواهند از روی ایستگاه های بین راه و مصالحه ها جستن نمایند. دیگر همه چیز روپراه است و

اگر در همین روزها کار «آغاز شود»، چیزی که آن‌ها بدان اطمینان راسخ دارند- و حکومت به دست آن‌ها بیافتد، آن‌گاه پس فردا «کمونیسم برقرار خواهد شد». بنابراین اگر همین امروز نتوان این‌کار را انجام داد آن وقت آن‌ها هم کمونیست نیستند.

چه ساده لوحی کودکانه ایست که انسان ناشکیبائی شخصی خود را استدلال تئوریک جلوه گر سازد! «(ف. انگلس) «برنامه ی کمونارهای بلانکیست»، از روزنامه ی سوسیال دموکرات آلمان * Volksstaat، ۱۸۷۴ شماره ی ۷۳، مجموعه ی «مقالات سال های ۱۸۷۱-۱۸۷۵»، ترجمه ی روسی پتروگراد، سال ۱۹۱۹، ص ۵۲-۵۳).

انگلس در همان مقاله احترام عمیق خود را نسبت به وایان ابراز می دارد و از «خدمات انکار ناپذیر» وایان سخن می گوید (که نظیر گد، قبل از خیانت به سوسیالیسم در اوت سال ۱۹۱۴ یکی از بزرگ ترین پیشوایان سوسیالیسم بین المللی بود). ولی انگلس اشتباه عیان را بدون تحلیل مفصل نمی گذارد. البته در نظر انقلابیون بسیار جوان و بی تجربه و نیز در نظر انقلابیون خرده بورژوازی حتی بسیار مسن و بسیار پر تجربه «مادون شمردن مصالحه» فوق العاده «خطرناک» و نامفهوم و نادرست می آید. بسیاری از سفسطه جویان نیز (که سیاست بازان فوق العاده یا بیش از حد «با تجربه» هستند) درست مانند پیشوایان انگلیسی اپورتونیزم، که رفیق نسیری از آن‌ها نام می برد، چنین قضاوت می نمایند: «وقتی فلان مصالحه برای بلشویک‌ها مادون باشد پس چرا برای ما هرگونه مصالحه ای مادون نباشد؟». ولی پرولتراها که در جریان اعتصابات عدیده تربیت یافته اند (ما فقط این مظهر مبارزه ی طبقاتی را در نظر می گیریم) معمولاً این حقیقت بسیار عمیق (فلسفی، تاریخی، سیاسی و روان شناسی) را که انگلس بیان داشته است به خوبی ملکه ی خود

* - «دولت خلقی». مترجم

می سازند. هر پرولتری در اعتصابات شرکت ورزیده و ناظر «مصالحه هائی» با ستمگران و استثمارگران منفعور خود بوده است که در آن کارگران مجبور می شدند یا بدون اخذ نتیجه یا در مقابل اجابت جزئی از خواست های خود دوباره به کار بپردازند. هر پرولتری، در نتیجه ی آن شرایط مبارزه ی توده ای و آن حدت فوق العاده ی تناقضات طبقاتی، که در آن به سر می برد، مشاهده می کند که بین مصالحه ای که شرایط ابژکتیف آن را ایجاب می کند (زیرا صندوق اعتصاب فقیر است، از خارج کمکی نمی شود و اعتصاب کنندگان به طور تحمل ناپذیری گرسنگی کشیده و زجر دیده اند) و به هیچ وجه از ایمان انقلابی و آمادگی کارگرانی که بدان تن در می دهند برای مبارزه ی آتی نمی کاهد از یک طرف، و مصالحه ای که توسط خائنینی به عمل می آید که گناه استفاده جویی خود (اعتصاب شکنان هم «مصالحه» می کنند!)، جبن خود، تمایل خود را به خوش خدمتی در برابر سرمایه داران، بن سستی خود را در برابر ارباب و گاه اقتناع و گاه صدقه و گاه خوش آمدگویی سرمایه داران به گردن علل ابژکتیف می اندازند،- بین این دو مصالحه فرق وجود دارد (چنین مصالحه های خائنانه ای را به ویژه تاریخ جنبش کارگری انگلستان طرف سران تردیونیون های انگلیسی زیاد نشان می دهد، ولی تقریباً همه ی کارگران در کلیه کشورها به نحوی از انحاء ناظر چنین پدیده ای بوده اند).

البته موارد منحصر فوق العاده دشوار و بغرنجی هم پیش آمد می کند که با زحمات فراوان می توان خصلت واقعی فلان یا بهمان «مصالحه» را به درستی تشخیص داد. همان گونه که قتل هم مواردی دارد که در آن بسیار دشوار است تشخیص داد که آیا این قتل کاملاً عادلانه و حتی واجب بوده است (مثلاً مدافعه ضروری) یا این که لاقیدی بخشایش ناپذیری بوده و یا حتی طبق نقشه ی محیلاته ای به طور ظریف انجام گرفته است. البته در سیاست، که در آن گاهی مناسبات فوق العاده بغرنج- ملی و بین المللی- بین طبقات و احزاب در کار است، موارد بسیار زیادی پیش آمد خواهد کرد که به مراتب دشوارتر از موضوع «مصالحه» مشروع به هنگام اعتصاب و یا

«مصالحه» خانانه ایست که به وسیله یک نفر اعتصاب شکن و پیشوای خانن و غیره انجام می گیرد. درست کردن نسخه یا یک قاعده ی عمومی («هیچ مصالحه ای مآذون نیست!») که برای کلیه موارد به کار آید کار مهملی است. باید از خودداری مغز بود تا در هر موردی بتوان از اوضاع سر در آورد. ضمناً اهمیت سازمان حزبی و رهبران حزبی شایسته ی این عنوان در همین است که با کار طولانی و سرسخت و متنوع و همه جانبه ی کلیه ی نمایندگان متفکر طبقه مربوطه* معلومات لازم، تجربه ی لازم و- علاوه بر معلومات و تجربه- شم سیاسی لازم را برای حل سریع و صحیح مسائل سیاسی بغرنج به وجود آورند.

افراد ساده لوح و به کلی بی تجربه گمان می کنند همین قدر کافی است که مصالحه به طور اعم مآذون شمرده شود تا هرگونه حد فاصلی بین اپورتونیزم، که ما به طور آشتی ناپذیری علیه آن مبارزه می کنیم و باید مبارزه کنیم، و مارکسیزم انقلابی یا کمونیزم از بین برود. ولی به چنین افرادی، تا زمانی که بدین نکته پی نبرده اند که تمام حد فاصل ها خواه در طبیعت و خواه در جامعه متحرک و تا حدود معینی مشروطند، به هیچ طریقی جز از راه تعلیم و تربیت و تنویر افکار و تجربه سیاسی و معیشتی طولانی نمی توان کمک نمود. آن چه که در مورد مسائل عملی مربوط به سیاست هر لحظه ی تاریخی معین یا خاص مهم است اینست که انسان بتواند مسائلی را که در آن ها عمده ترین نوع مصالحه های غیرمجاز و خانانه متجلی می گردد و که مظهر اپورتونیستی است که برای طبقه ی انقلابی هلاکت بار است تشخیص دهد

*- در هر طبقه ای، حتی در بافرهنگ ترین کشورها و حتی در بین پیشروترین طبقه ای که در نتیجه ی اوضاع و احوال زمان کلیه ی نیروهای معنویت در مدارج فوق العاده عالی اعتلای خود باشد همواره نمایندگانی از این طبقه وجود دارند که متفکر نیوده و قادر به تفکر نیستند و تا زمانی که طبقات وجود دارند و جامعه ی بدون طبقات در روی بنیاد خود تحکیم پذیرفته و استوار نشده و تکامل نیافته است ناگزیر چنین کسانی وجود خواهند داشت. و اگر چنین نبود آن وقت سرمایه داری هم ستمگر توده ها نبود.

و تمام مساعی خود را متوجه روشن ساختن آن ها و مبارزه علیه آن ها سازد. به هنگام جنگ امپریالیستی سال های ۱۹۱۴-۱۹۱۸ بین دو گروه از کشورهای که به یکسان راهزن و درنده بودند عمده ترین نوع اساسی اپورتونیزم عبارت بود از سوسیال-شونیزم، یعنی پشتیبانی از نظریه ی «دفاع از میهن» که در چنین جنگی عملاً برابر بود با دفاع از مطامع غارت گرانه بورژوازی «خودی». پس از جنگ عمده ترین مظاهر مصالحه های غیرمجاز و خائنانه ای که مجموعاً اپورتونیزمی را به وجود می آوردند که برای پرولتاریای انقلابی و مطلوب وی جنبه ی هلاکت بار داشت عبارت بود از دفاع از سازمان غارتگر «جامعه ی ملل» دفاع از اتحاد مستقیم یا غیرمستقیم با بورژوازی کشور خود علیه پرولتاریای انقلابی و جنبش «شوروی»؛ دفاع از دموکراسی بورژوائی و پارلمانتاریزم بورژوائی علیه «حکومت شوروی».

چپ های آلمانی در رساله منتشره در فرانکفورت می نویسند:

«... باید هرگونه مصالحه ای را با احزاب دیگر... و هرگونه سیاست مانور و سازش کاری را با قطعیت تمام رد کرد».

شگفت آور است که چگونه چپ ها با چنین نظریاتی حکم تقبیح قطعی بلشویزم را صادر نمی کنند! زیرا ممکن نیست چپ های آلمانی ندانند که سرپای تاریخ بلشویزم، خواه قبل و خواه بعد از انقلاب اکتبر، سرشار از موارد ماور، سازشکاری و مصالحه با احزاب دیگر و از آن جمله با احزاب بورژوائی است!

جنگ در راه سرنگونی بورژوازی بین المللی، جنگی که صدبار دشوارتر، طولانی تر و بغرنج تر از سرسخت ترین جنگ های معمولی بین دولت هاست. و در عین حال از همان پیش امتناع ورزیدن از مانور و استفاده از تضاد منافع (ولو تضاد موقتی) بین دشمنان و از سازش کاری و مصالحه با متفقین ممکنه (ولو موقتی، ناپایدار، منززل و مشروط). مگر این یک موضوع بی اندازه مضحک نیست؟ آیا این شبیه نیست به این که ما به هنگام صعود از کوه دشواری که تا کنون اکتشاف نشده و پای کسی بدانجا نرسیده است از پیش امتناع ورزیم از این که گاهی با پیچ و خم بالا

برویم، گاه به عقب باز گردیم و از سمت انتخاب شده صرف نظر کنیم و سمت های گوناگونی را آزمایش نماییم؟ و آن وقت برخی از اعضاء حزب کمونیست هلند به خود اجازه داده اند از این افرادی که تا این درجه بی تجربه اند و آگاهی شان کم است (چه خوب است اگر علت این امر جوانی آن ها باشد، زیرا خدا خودش به جوانان دستور داده است تا مدت معینی مرتکب چنین سفاهت هائی بشوند) پشتیبانی نمایند. اعم از این که این پشتیبانی مستقیم باشد یا غیرمستقیم، آشکار باشد یا پشت پرده، کامل باشد یا در یک قسمت!!

پس از نخستین انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا و پس از سرنگون ساختن بورژوازی در یک کشور، پرولتاریای این کشور برای مدتی مدید ضعیف تر از بورژوازی است و علت آن هم صرفاً ارتباطات عظیم بین المللی بورژوازی و سپس اعیان و رستاخیز خود به خودی و دانمی سرمایه داری و بورژوازی توسط مولدین کوچک کالا در کشوریست که بورژوازی را سرنگون ساخته است. پیروزی بر دشمنی نیرومندتر از خود فقط در صورتی ممکن است که به منتهی درجه نیرو به کار برده شود و از هر «شکافی» در بین دشمنان هر قدر هم که کوچک باشد و از هرگونه تضاد منافع بین بورژوازی کشورهای مختلف و بین گروه ها و انواع مختلف بورژوازی در داخل هر یک از کشورها و نیز از هر امکانی هر قدر هم که کوچک باشد برای به دست آوردن متفق توده ای، حتی متفق موقت، مردد، ناپایدار، غیر قابل اعتماد و مشروط حتماً و با نهایت دقت و مواظبت و احتیاط ماهرانه استفاده شود. کسی که این مطلب را نفهمیده باشد هیچ چیز از مارکسیزم و به طور کلی از سوسیالیزم علمی معاصر نفهمیده است. کسی که طی یک مدت نسبتاً طولانی و در اوضاع و احوال سیاسی گوناگون قابلیت خود را در به کار بستن این حقیقت عملاً به ثبوت نرسانده باشد. هنوز یاد نگرفته است که چگونه باید به طبقه ی انقلابی در مبارزه اش به خاطر رهائی تمام بشریت زحمت کش از قید استثمارگران کمک نمود.

این مطلب به طور یکسانی هم به دوران قبل از تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، مربوط است و هم به دوران بعد از آن.

مارکس و انگلس گفته اند که تنوری ما شریعت جامد نبوده بلکه رهنمون عمل است و بزرگ ترین اشتباه و بزرگ ترین تبهکاری مارکسیست های «دارای حق انحصار» نظیر کارل کائوتسکی، اتو بوئر و غیره اینست که آن ها این مطلب را نفهمیده اند و نوانسته اند آن را در مهم ترین لحظات انقلاب پرولتاریا به کار برند. ن. گ. چرنیشفسکی سوسیالیست کبیر روس دوران ما قبل مارکس معمولاً می گفت که «فعالت سیاسی پیاده رو خیابان نفسکی نیست» منظور پیاده رو تمیز، وسیع و هموار خیابان عمده و کاملاً مستقیم شهر پتربورگ است). برای انقلابیون روس از زمان چرنیشفسکی به بعد نادیده انگاشتن یا از یاد بردن این حقیقت به بهای قربانی های بی شماری تمام شد. باید به هر نحوی شده است کوشید تا فرا گرفتن این حقیقت برای کمونیست های چپ و انقلابیون وفادار به طبقه ی کارگر در اروپای باختری و آمریکا آن قدر گران تمام نشود که برای افراد عقب مانده روسیه تمام شد.

سوسیال دموکرات های انقلابی روس قبل از سقوط تزاریزم بارها از خدمات لیبرال های بورژوا استفاده کرده اند، یعنی با آن ها مصالحه های عملی زیادی نموده اند و در سال های ۱۹۰۱-۱۹۰۲، قبل از این که هنوز بلشویزم پدید آید، هیئت تحریریه ی قدیمی «ایسکرا» (اعضاء این هیئت تحریریه عبارت بودند از پلخانف، اکسلرود، زاسولیچ، مارتف پوترسوف و من) با استرووه رهبر سیاسی لیبرالیسم بورژوازی رسماً عقد اتحاد سیاسی بست، (راست است که برای مدتی کوتاه) و در عین حال توانست مبارزه ی مسلکی و سیاسی خود را بر ضد لیبرالیسم بورژوازی و کوچک ترین تجلیات نفوذ آن در داخل جنبش کارگری بدون وقفه و به شیوه ای کاملاً بی امان ادامه دهد. بلشویک ها پیوسته همین سیاست را ادامه می دادند. از سال ۱۹۰۵ آن ها به طور سیستماتیک از اتحاد طبقه ی کارگر با

دهقانان در مقابل بورژوازی لیبرال و تزاریزم دفاع می کردند ولی در عین حال هیچ گاه از پشتیبانی از بورژوازی علیه تزاریزم ابا نداشتند (مثلاً در مرحله ی دوم انتخابات یا در اخذ رأی مجدد) و مبارزه ی مسلکی و سیاسی به کلی آشتی ناپذیر خود را علیه حزب بورژوا- انقلابی دهقانان، یعنی سوسیالیست رولوسیونرها»، قطع نمی کردند و آن ها را به عنوان دموکرات های خرده بورژوائی، که کاذبانه خود را در اعداد سوسیالیست ها قلمداد می کردند، رسوا می ساختند. در سال ۱۹۰۷ بلشویک ها برای مدت کوتاهی در دوران انتخابات دوما با «سوسیال رولوسیونرها» وارد یک ائتلاف سیاسی رسمی شدند. از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۲ پیش آمد می کرد که ما با منشویک ها طی چند سال متوالی رسماً در یک حزب واحد سوسیال دموکرات کار می کردیم ولی هیچ گاه مبارزه ی مسلکی و سیاسی خود را علیه آن ها که اپورتونیست و ناقل نفوذ بورژوازی در داخل پرولتاریا بودند، قطع نمی کردیم. در دوران جنگ، ما با «کائوتسکیست ها» با منشویک های چپ (مارتف) و با بخشی از «سوسیال رولوسیونرها» (چرنف، ناتانسون) تا اندازه ای مصالحه نمودیم و در سیمروالد و کینتال با آن ها در یک جا نشستیم و بیاتیه های مشترک منتشر ساختیم ولی هیچ گاه مبارزه ی مسلکی و سیاسی خود را با «کائوتسکیست ها» مارتف و چرنف قطع نکردیم و آن را تضعیف نمودیم (ناتانسون در سال ۱۹۱۹ مُرد در حالی که «کمونیست انقلابی»- ناردنیک و کاملاً با ما نزدیک بود و تقریباً با ما همبستگی نشان می داد) در همان لحظه ی انقلاب اکتبر ما با دهقانان خرده بورژوا وارد یک ائتلاف سیاسی غیررسمی ولی بسیار مهم (و بسیار توفیق آمیز) شدیم و برنامه ارضی اس ارها را تماماً و بدون کوچک ترین تغییری پذیرفتیم یعنی به مصالحه مسلم حاضر شدیم تا به دهقانان ثابت نماییم که ما نمی خواهیم بر آن ها فرماندهی کنیم بلکه خواهان سازش با آن ها هستیم. در عین حال ما به «اس ارهای چپ» پیشنهاد ائتلاف سیاسی رسمی با شرکت در دولت نمودیم (وبه زودی آن را عملی ساختیم). ولی آن ها پس از انعقاد صلح برست این ائتلاف را بر هم زدند و سپس در ژوئیه

سال ۱۹۱۸ کار را به عصیان مسلحانه و بعدها به مبارزه ی مسلحانه علیه ما کشاندند.

بدین جهت واضح است که ما حملات چپ های آلمانی را علیه کمیته ی مرکزی حزب کمونیست های آلمان، به خاطر این که چرا فکر ائتلاف با «مستقل ها» (حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان»، کائوتسکیست ها) را مجاز شمرده اند، یک عمل به کلی غیر جدی و برهان آشکاری بر عدم حقانیت «چپ ها» می دانیم. در روسیه ی ما هم منشویک های راست (که در کابینه کرنسکی شرکت کردند) بودند که مطابقت داشتند با شایدمان های آلمانی و هم چنین منشویک های چپ (مارتف) بودند. که نسبت به منشویک های راست در اپوزیسیون قرار داشتند و با کائوتسکیست های آلمانی مطابقت دارند. در سال ۱۹۱۷ ما آشکارا ناظر آن بودیم که چگونه توده های کارگر تدریجاً از منشویک ها جدا شده و به بلشویک ها می پیوندند، در نخستین کنگره کشوری شوراهای روسیه در ژوئن سال ۱۹۱۷ ما روی هم رفته فقط ۱۳ درصد آراء را داشتیم. اکثریت با اس ارها و منشویک ها بود. در کنگره ی دوم شوراهای (۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ مطابق با تقویم قدیم) ما ۵۱ درصد آراء را داشتیم. پس چرا در آلمان عین همین گرایش کاملاً همگون کارگران از راست به چپ بلافاصله موجب تقویت کمونیست ها نشد. بلکه بدواً موجب تقویت حزب بینابینی «مستقل ها» گردید و حال آن که این حزب هرگز هیچ گونه اندیشه ی سیاسی مستقل و هیچ گونه سیاست مستقل نداشته است و فقط ین شایدمان ها و کمونیست ها در نوسان بوده است؟

لابد یکی از علل این امر تاکتیک اشتباه آمیز کمونیست های آلمانی بوده است، که باید بدون ترس و شرافتمندانه به این اشتباه خود اعتراف نمایند و طرز رفع آن را یاد بگیرند. این اشتباه عبارت بود از نفی شرکت در پارلمان ارتجاعی بورژوائی و در اتحادیه های ارتجاعی و نیز عبارت بود از مظاهر بی شمار آن بیماری کودکی

«چپ» روی که اکنون دیگر آفتابی شده و لذا به نحوی بهتر و سریع تر و با فوائد بیشتری جهت ارگانیسم معالجه خواهد شد.

«حزب مستقل سوسیال دموکرات» آلمان در داخل خود به کلی ناهمگون است: در ردیف پیشوایان قدیمی اپورتونیست (کانوتسکی، هیلفردینگ و ظاهراً تا حدود زیادی کریسپین، لده بور و سایرین)، که عدم توانائی خود را برای درک اهمیت حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا و بی استعدادی خود را برای رهبری مبارزه ی انقلابی وی به ثبوت رسانده اند، در این حزب یک جناح چپ پرولتری نیز پدید آمده و با سرعت شگرفی رشد می نماید. صدها هزار عضو این حزب (که ظاهراً قریب ۷۵۰ هزار عضو دارد) پرولترهائی هستند که از شایدمان دور شده به سرعت به کمونیزم می پیوندند. این جناح پرولتری در کنگره ی مستقل ها در لیبزیگ (۱۹۱۹) پیشنهاد الحاق بی درنگ و بلاشرط به انترناسیونال سوم را نمود. ترس از «مصالحه» با این جناح حزب به کلی خنده آور است. برعکس بر کمونیست ها واجب است که شکل مناسبی را برای مصالحه با آن ها جستجو نموده و پیدا کنند، مصالحه ای که از یک طرف در آمیختن کامل با این جناح را که عملی ضروریست، تسهیل و تسریع نماید و از طرف دیگر به هیچ وجه مانعی در راه مبارزه ی مسلکی و سیاسی کمونیست ها علیه جناح راست اپورتونیستی «مستقل ها» ایجاد نکند. محتمل است که یافتن یک شکل مناسب برای مصالحه کار آسانی نباشد ولی فقط یک فرد شارلاتان ممکن است به کارگران آلمانی و به کمونیست های آلمانی راه «آسانی» را برای پیروزی وعده دهد.

هر آینه پرولتاریای «خالص» را تیپ های فوق العاده رنگارنگی از پرولتر گرفته تا نیمه پرولتر (یعنی کسی که نیمی از وسائل معاش خود را از راه فروش نیروی کار خویش به دست می آورد)، از نیمه پرولتر گرفته تا دهقان کوچک (و پیشه ور خرده پا، صنعتگر کوچک و به طور کلی صاحب کار خرده پا). از دهقان کوچک گرفته تا دهقان میانه حال و غیره احاطه نکرده بود و اگر خود پرولتاریا در داخل خود به

قشرهای بیشتر تکامل یافته و کمتر تکامل یافته و به قشرهای هم محل و هم حرفه و گاهی هم مذهب و غیره تقسیم بندی نمی شد، آن وقت سرمایه داری هم دیگر سرمایه داری نمی شد. از تمام این مطالب لزوم توسل به مانور و سازش کاری و مصالحه با گروه های گوناگون پرولترها و احزاب گوناگون کارگران و صاحب کاران خرده پا، و آن هم لزوم بی چون و چرای این عمل برای پیشاهنگ پرولتاریا، برای بخش آگاه آن، یعنی برای حزب کمونیست با ضرورت مطلق نتیجه می شود. تمام مطلب بر سر آنست که بتوان این تاکتیک را به منظور ارتقاء (نه تنزل)، سطح عمومی آگاهی پرولتاریا، انقلابی گری و استعداد وی برای مبارزه و پیروزی به کار بست. ضمناً باید متذکر شویم که پیروزی بلشویک ها بر منشویک ها نه تنها در دوران قبل از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ بلکه پس از این انقلاب نیز مستلزم آن بود که تاکتیک مانور، سازشکاری و مصالحه به کار برده شود، ولی البته به شکل و اشکالی که این عمل را تسهیل و تسریع کند و موقعیت بلشویک ها را به حساب منشویک ها تحکیم و تقویت نماید. دموکرات های خرده بورژوا (و از آن جمله منشویک ها) ناگزیر بین بورژوازی و پرولتاریا، بین دموکراسی بورژوائی و نظام شوروی، بین رفرمیسم و انقلابی گری بین کارگر دوستی و ترس از دیکتاتوری پرولتری و غیره مرددند. تاکتیک صحیح کمونیست ها باید این باشد که از این تردیدها استفاده نمایند و ابدأ نسبت به آن بی اعتناء نباشند؛ این استفاده مستلزم آنست که نسبت به عناصری که به سوی پرولتاریا روی آور می گردند در آن زمان و در آن حدودی که به سوی وی روی آور می گردند گذشت هائی بشود و در عین حال علیه کسانی که به سوی بورژوازی روی آور می گردند مبارزه شود. نتیجه ی به کار بستن این تاکتیک صحیح این شد که منشویزم بیش از پیش در کشور ما متلاشی گردید و متلاشی می گردد و پیشوایانی را که خط مشی اپورتونیستی خود را ادامه می دهند مصرانه مجزا و منفرد می سازد و بهترین کارگران و بهترین عناصر را از اردوگاه دموکراسی خرده بورژوائی به اردوگاه ما می کشاند. این یک پروسه طولانی

است و با «تصمیم» عجولانه مبنی بر این که «هیچ مصالحه ای و هیچ گونه مانوری مازون نیست» فقط ممکن است به امر تشدید نفوذ پرولتاریای انقلابی و افزایش نیروی وی زبان رساند.

سرانجام یکی از اشتباهات مسلم «چپ ها» در آلمان عبارتست از اصرار لجاجانه ی آن ها در به رسمیت نشناختن صلح ورسای. هر قدر کسانی نظیر مثلاً ک. هرئر «موقرانه تر» و «متکبرانه تر»، «قطعی تر» و مؤکدتر این نظریه را فرمول بندی می کنند به همان نسبت نظریه ی مزبور غیرعاقلانه تر از کار در می آید. تنها دست کشیدن از مهملات عیان «بلشویزم ملی» (لاوفنبرگ و دیگران) که در شرایط کنونی انقلاب بین المللی پرولتری کار را به جانی رسانده است که از ائتلاف با بورژوازی آلمان برای جنگ علیه آنتانت دم می زند، کافی نیست. بلکه باید در عین حال فهمید که تاکتیکی که حتمی بودن قبول صلح ورسای و تبعیت از آن را طی مدت معینی برای آلمان شوروی (چنان چه به زودی جمهوری شوروی آلمان به وجود آید) جانز نمی شمرد. از بیخ و بن خطا است. از این جا چنین بر نمی آید که «مستقل ها» به هنگام حکومت شایدمان ها، هنگامی که هنوز حکومت شوروی در مجارستان سرنگون نشده بود، هنگامی که هنوز امکان کمک انقلاب شوروی در وین برای پشتیبانی از مجارستان شوروی از بین نرفته بود. - حق داشتند که در شرایط آن زمان خواستار امضای صلح ورسای شوند. «مستقل»ها در آن زمان پیچ و خم و مانور را خیلی بد انجام می دادند. زیرا مسنولیت خیانت شایدمان ها را کم و بیش به عهده ی خود می گرفتند و از نظریه ی جنگ طبقاتی بی امان (و بسیار خونسردانه) علیه شایدمان ها کم و بیش عدول ورزیده تا نظریه ی «خارج از طبقاتی» یا «مافوق طبقاتی» تنزل می نمودند.

ولی اکنون وضع آشکارا چنان است که کمونیست های آلمان نباید دست و بال خود را به بندند و وعده دهند که در صورت پیروزی کمونیزم صلح ورسای را حتماً و قطعاً رد خواهند کرد. این سفاهت است. باید گفت: شایدمان ها و کائوتسکیست ها مرتکب

یک سلسله خیانت هائی شدند که امر اتحاد با روسیه شوروی و مجارستان شوروی را دشوار ساخت (و تا اندازه ای به کلی غیرممکن ساخت). ولی ما کمونیست ها با تمام قوا چنین اتحادی را تسهیل و موجبات آن را فراهم خواهیم کرد و ضمناً ما به هیچ وجه موظف نیستیم صلح و رسای را حتماً و آن هم بی درنگ فسخ نماییم. امکان رد موفقیت آمیز صلح و رسای فقط وابسته به موفقیت های آلمانی ها نبوده بلکه وابسته به موفقیت های بین المللی جنبش شوروی نیز هست. شایدمان ها و کائوتسکیست ها مانع این جنبش بودند ولی ما به آن کمک می کنیم. کنه مطلب در این و فرق اساسی در همین است. و اگر دشمنان طبقاتی ما، یعنی استثمارگران و نوکران آنان، یعنی شایدمان ها و کائوتسکیست ها یک سلسله امکان را برای تقویت جنبش شوروی خواه در آلمان و خواه در سراسر جهان و نیز برای تقویت انقلاب شوروی خواه در آلمان و خواه در سراسر جهان از دست داده اند، گناهِش به گردن خود آن هاست. انقلاب شوروی در آلمان موجب تقویت جنبش جهانی شوروی خواهد شد که نیرومندترین تکیه گاه (و یگانه تکیه گاه مطمئن، شکست ناپذیر و دارای اقتدار جهانی) بر ضد صلح و رسای و به طور کلی بر ضد امپریالیزم جهانی است. رهائی از قید صلح و رسای را حتماً و قطعاً و بی درنگ در نوبه اول قرار دادن و آن را مقدم بر مسأله مربوط به رهائی سایر کشورهای تحت ستم امپریالیزم از قید ستمگری امپریالیزم دانستن، ناسیونالیزم خرده بورژوایی (شایسته ی کائوتسکی ها، هلفردینگ ها، اتوبورنرها و شرکاء) است نه این که انترناسیونالیزم انقلابی. سرنگون ساختن بورژوازی در هر یک از کشورهای بزرگ اروپائی، و از آن جمله در آلمان، برای انقلاب جهانی چنان موفقیتی است که به خاطر آن می توان و باید- در صورت لزوم- به بقای صلح و رسای برای مدتی طولانی تر هم تن در داد. وقتی روسیه به تنهائی توانست صلح برست را چندین ماه به نفع انقلاب تحمل نماید پس هیچ استبدادی نخواهد داشت اگر آلمان شوروی، در حال اتحاد با روسیه ی شوروی، صلح و رسای را برای مدتی طولانی تر به نفع انقلاب تحمل نماید.

امپریالیست های فرانسه، انگلستان و غیره کمونیست های آلمان را تحریک می کنند و برای آنان دام می گسترند و می گویند: «بگویند که شما قرارداد صلح و رسای را امضاء نخواهید کرد.» کمونیست های چپ آلمان هم، به جای آن که در مقابل دشمن محلی، که در لحظه ی کنونی نیرومندتر از آن ها است، ماهرانه مانور کنند و به وی بگویند که: «اکنون قرارداد صلح و رسای امضاء خواهیم کرد»، مثل کودک به دام گسترده می افتند. اگر دست و بال خود را از پیش به بندیم و به دشمنی که اکنون از ما بهتر مسلح است آشکارا بگویند که با وی جنگ خواهیم کرد یا نه و وقت این جنگ را معین کنیم سفاقت خود را ثابت کرده ایم نه این که انقلابی گری خود را. قبول نبرد در هنگامی که این امر مسلماً به سود دشمن تمام خواهد شد نه به سود ما در حکم جنایت است و آن سیاستمداران طبقه ی انقلابی که برای شانه خالی کردن از زیر بار نبردی که مسلماً صرفه ندارد قادر به «مانور و سازشکاری و مصالحه» نیستند، به هیچ دزدی نمی خورند.